هوالعلیم

وجوب رجوع به اولیای الهی وتبعیّت از ایشان

ملاک ومعیار رجوع وبه اولیای الهی

عید فطر ۱۴۱۶ هجری قمری

بیانات:

آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرّه

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

الحمدُ للَه ربّ العالمينَ

الحمدُ للَهِ الواصلِ الحمدَ بالنّعَمِ و النّعَمَ بالشّكرِ.

نحمدُه علىٰ آلائِه كمٰا نحمدُه علىٰ بَلائِه، و نَستَعينهُ علىٰ هذه النّفوسِ البِطاءِ عمّا أُمِرَت بِهِ، السِّراعِ إلىٰ ما نُهيَت عنهُ، و نَستَغفِرهُ ممّا أحاطَ بِه عِلمُه و أحصاهُ كتابُه؛ عِلمٌ غيرُ قاصِرٍ و كتابٌ غيرُ مُغادِرٍ، و نُؤمنُ به إيمانَ مَن عاينَ الغُيوبَ و وَقَف علىٰ المَوعود؛ ايمانًا نفىٰ إخلاصُه الشّركَ و يَقينُه الشّك.

و نَشهَد أن لاإلهَ إلّا اللَه وحدَه لاشريكَ لَه، و أنّ محمدًا [صلّى اللَه عليه و آله و سلّم] عَبدُه و رسولُه؛ شهادتينِ تُصعِدانِ القولَ و تَرفَعانِ العملَ، لايخِفُّ ميزانٌ توضَعانِ فيه و لايَثقُلُ ميزانٌ تُرفَعانِ عنه.

اوصيكُم عبادَ اللَه بتقوىٰ اللَه الّتى هى الزّادُ و بها المَعاذُ؛ زادٌ مُبَلِّغٌ و مَعاذٌ مُنجِحٌ، دَعٰا إليها أسمَعُ داعٍ و

وَعاها خيرُ واعٍ؛ فَأسمَعَ داعيها و فازَ واعيها.[1]

اللَهمّ صلّ و سلِّم و زِد و بارِك علىٰ أوّل خلقِك

و خاتمِ رُسلِك الرّسولِ المُسدّدِ و المَبعوثِ الأمجَد،

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ١٦٩. مطلع انوار، ج ١٢، ص ٤٠٩، تعلیقه:

«تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متّصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌هایش او را حمد می‌کنیم؛ هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کُند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم! و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او همهٔ آنها را إحصا و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌اوریم؛ ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می‌برد.

و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثّری نیست غیر از اللَه که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست. و شهادت می‌دهیم که محمّد صلّی اللَه علیه و آله، بنده و فرستاده او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفّهٔ میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّهٔ میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.

ای بندگان خدا، من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم، تقوایی که زاد و توشهٔ آخرت است و عود و بازگشت انسان به‌سوی خدا به‌سبب آن است؛ تقوا زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنوانده‌ترین دعوت کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت کنندهٔ آن، آن را به گوش رساند و حفظ کنندهٔ آن رستگار گردید!»

حبیبِنا و حبیبِك و حبیبِ قُلوبِ العالَمینَ أبیالقاسم المصطفیٰ محمّدٍ صلواتُك علیه و علیٰ عترته المَعصومینَ المَیامینَ، و صلّ و سلِّم علیٰ خلیفتكَ و وصیِّ نبیِّك أمیرالمؤمنینَ علیهالسّلام و فاطمة الزّهرا و الحسن و الحسین سیّدَی شبابِ أهل الجنةِ أجمعینَ، و علیٰ علیِّ بن الحسین و محمّد بن علیٍّ و جعفر بن محمّد و موسیٰ بن جعفرٍ و علیِّ بن موسیٰ و محمّد بن علیٍّ و علیِّ بن محمّدٍ و الحسن بن علیٍّ و الخلَفِ الحُجّة المهدی عجّل اللَه تعالیٰ به الفرج و جعلَنا مِن شیعته و مَوالیه و الذّابّینَ عنهُ.

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ * وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ * لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ * تَنَزَّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمۡرٖ * سَلَٰمٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطۡلَعِ ٱلۡفَجۡرِ﴾.[1]

علت لزوم تبعیت از ولیّ خدا

قالَ اللَه تبارکَ و تعالیٰ فی کتابِه:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ

---

[1] سوره قدر (۹۷).

ترجمه: «به نام اللَه که دارای صفت رحمانیّت عامّه و رحیمیّت خاصّه است * به‌درستی‌که ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم * و تو چه می‌دانی که شب قدر چیست؟! * شب قدر بهتر از هزار ماه است * در این شب ملائکه و روح با إذن و اجازهٔ پروردگارشان با هر امر ملکوتی پایین می‌آیند * و در این شب همه سلام و رحمت است تا به هنگام سپیدهٔ صبح.» (محقق)

وَرَسُولِهِۦٓ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.[1]

مهم‌ترین ملاک و اولین و آخرین مناط برای رجوع به اولیاء و واصلان به حریم قدس و متابعت از اوامر آنها، جهل ما به حوادث و وقایع و عالَم نفس‌الأمر است. عقل و ادراک ما توان احاطه به مسائل ماوراء طبیعت را ندارد. ما از حقایق عالم هستی در محدودهٔ طبع، جاهل هستیم و اطلاع ما بر مسائل عالم ماده کمی از بسیار و بی‌نهایت است، تا چه رسد به عوالم دیگر و مسائلی که در آن عوالم دیگر می‌گذرد؛ و چون حیات اخروی ما و تکامل معنوی ما در عبور از عوالم عِلوی و تجرّد نفسانی برای وصول به حریم قدس و فضای مجرّد و مصفّای عالم تجرّد است، روی این جهت به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه نمی‌توانیم بر محدودهٔ ادراکات خود تکیه کنیم و مصالح و مفاسد خود را بازیابیم.

عقل و ادراک ما توان احاطه بر مسائل مجرّده

---

[1] سوره حجرات (٤٩) آیه ١. امام شناسی، ج ٨، ص ٧٣:
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در مقابل خدا و رسول او از آنها سبقت نگیرید و تقدّم مجویید؛ و از خدا بپرهیزید که خداوند شنوا و دانا است!»

را ندارد، از آینده اطلاع ندارد و از مسائل نفسانیِ ما مطلع نیست. اگر ما خیلی بتوانیم بر ذهنیات و بر قوای عاقلهٔ خود متّکی باشیم، فقط در محدودهٔ بعضی از ضروریات می‌توانیم مجال عمل به این قوا را بدهیم نه بیشتر!

بر همین اساس است که نیاز به راهنما داریم، نیاز به فردی داریم که بلدِ راه است و راه را رفته است و مانند ما در ابتدای مسیر نیست، بلکه صراط را طی کرده است و از خم و چم راه مطّلع است. با بینش و بصیرت و دید صحبت می‌کند؛ نه با تخیل و وهم و عقل فرضی و موهوم! مطالبی که مطرح می‌کند [به‌صورت] کتابی نیست، بلکه آن مطالب را با بصیرت خود مطرح می‌کند. متنعّم به نعمت‌های غیبی پروردگار و مُلهَم به الهامات غیبی او است.

روی این حساب، هیچ مفرّ و گزیر و گریزی نیست إلاّ اینکه در برابر این فرد سر تسلیم فرود بیاوریم و از محفوظات خود دست برداریم و بر آنچه مُکتسَب ما از مسائل روزمرّه است، متّکی نباشیم و بر آنچه عقل ما در جهت تخیّل و توهّم مسائلی را ترسیم می‌کند پایبند نباشیم؛ در این‌صورت می‌توانیم

بهره بگیریم و از عوالم نفس عبور کنیم و خود را از هوالک و مهالک راه نجات بدهیم و راه را با بینش و بصیرت طی کنیم؛ و در غیر این‌صورت خدای‌نکرده چنانچه بر مسائل مدّخرهٔ در ذهن و نفس متّکی بشویم و بخواهیم خود سرانه در جهتی گام برداریم، هم ضال خواهیم بود و هم مُضلّ!

خداوند متعال در همه حال بیّنات را برای ما روشن و دلائل را برای ما واضح کرده است. هیچ‌گاه بندگان خود را رها نمی‌کند و در همهٔ احوال، خودش محافظ و مواظب بندگانی خواهد بود که سالک در راه تقرّب به او هستند. اگر صورت قضیه فرق کند، واقعیت قضیه فرق نمی‌کند. راه خدا دارای یک مسائل و یک خصوصیات و یک ظواهر چشم پُر کن نیست؛ بلکه راه خدا راه باطن است، راه خدا راه سکوت و تسلیم است و با ظواهر فریبنده و چشم پُر کن جور درنمی‌آید.

خلاصهٔ مطلب اینکه: ممکن است ذهنیت و تصویری که ما از خدا و راه خدا داریم، با آنچه در نفس‌الأمر و در واقع وجود دارد، تفاوت کند. [اما]

خداوند متعال در همه حال متکفّل امور بندگانش خواهد بود.

بر این اساس، ما نمی‌توانیم از پیش خود مسائلی را مطرح کنیم. عبادتی که انجام می‌دهیم باید از روی امر و دستور باشد، قدمی که برمی‌داریم باید از روی امر و دستور باشد، خدای‌نکرده دلسوزتر از بزرگان نشویم و برای بندگان خدا دایهٔ مهربان‌تر از مادر قرار نگیریم، چون آنها بهتر از ما و بیشتر از ما دلسوز هستند! ما باید مطیع اوامر باشیم، نه خط دهندهٔ به آنها! ما باید آنچه آنها می‌گویند بپذیریم، نه‌اینکه خودمان مطلبی را به آنها القا کنیم!

إشراف پیامبر بر نفوس بشر در کلام امیرالمؤمنین

یکی از خصوصیاتی که امیرالمؤمنین علیه السّلام برای پیغمبر اکرم می‌شمارند این است که می‌فرمایند:

«رسول خدا به نفوس اطلاع دارد و بر مسائلی که بر بندگان می‌گذرد احاطهٔ تام دارد. رسول خدا مواضع درد افرادی را که به او مراجعه می‌کنند می‌شناسد؛ بعضی را با مرهم و بعضی را با داغ معالجه می‌کند.»

«**طَبیبٌ دوّارٌ بِطِبّه**»؛ رسول خدا طبیب ماهر و حاذقی است که درد را خوب می‌شناسد که در کجا است، علاج را هم خوب می‌شناسد که به چه وسیله‌ای است.

«**قَد أحکَمَ مَراهِمَه**»؛ مراهمی که می‌گذارد، صحیح و به‌جا می‌گذارد. دستور و دارویی که تجویز می‌کند به اندازه است، ذکری که می‌دهد روی حساب است، دستور دعایی که می‌دهد روی حساب است، دستور انفاقی که می‌دهد روی حساب است؛ وقتی که می‌گوید هزار تومان به این شخص بده دیگر نباید هزار و صد تومان بدهی! وقتی که می‌گوید مال خودت را در اینجا خرج کن بیش از آن مقدار نباید بدهی و نباید دلسوزتر باشی! وقتی که به یک عبادت یا مسائل دیگر دستور می‌دهد، انسان باید به همان مقدار انجام بدهد. اما در بعضی از مواقع مرهم کافی نیست و با مرهم کار پیش نمی‌رود، در اینجا باید داغ بنهاند! می‌گویند: «**آخرُ الدّواءِ الکَیّ!**»[1]

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۲۴۳؛ طب الأئمة علیهم السلام، ص ۵۵.

«**و أحمیٰ مَواسِمَه**»؛ آن محلی را که باید سوزانْد، خوب داغ می‌کند و به قول ما تیرش به خطا نمی‌رود و هدف را برای آن موضعِ ابتلا دقیقاً مشخص می‌کند.

«**یَضعُ ذلكَ حیثُ الحاجة إلیه مِن قلوبٍ عُمیٍ و آذانٍ صُمٍّ و ألسِنةٍ بُکمٍ**»؛[1] آن قلوبی که از ادراک وقایع کور هستند، او مواضعِ موانع را خوب می‌فهمد؛ آن موانع راه را خوب تشخیص می‌دهد و به‌واسطهٔ احاطه ولایی بر نفوس، می‌داند که درد این شخص کجا است.

تنها راه تقرب سالک چیست؟

ما نمی‌دانیم و اطلاعی نداریم. [یک] عبادت را مقرّب می‌دانیم درحالی‌که مقرّب نیست! روضهٔ سیدالشهدا را مقرّب می‌دانیم درحالی‌که مقرّب نیست! این مسائل برای افراد دیگر مهم نیست، بلکه آنچه اهمّیت دارد برای ما است؛ چون مسیر و راه ما با مسیر و راه دیگران تفاوت می‌کند.

زیارت سیدالشهدا در وقتی زیارت است که

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ١٥٦.

طبق دستور باشد، اگر مخالف با دستور باشد مُبعِّد است! یکی از رفقا برای رفتن به زیارت سیدالشهدا کاری انجام می‌داد که پدر و مادر او مطّلع نشوند. آقا به او فرمودند:

«این زیارتی که تو می‌روی مبغوض سیدالشهدا است، نه مقرّب!»

باید در مسیر اطاعت آنها بود. اگر انسان در یَمن هم باشد ولی طبق دستور [باشد مقرّب است.] این مسئله مهم است! پیش حضرت بودن و این مظاهر ظاهری نمی‌تواند مؤثر باشد. راه خدا با اهویهٔ [نفسانی جور درنمی‌آید، گرچه حال] خوشی هم پیدا کنیم.

شیطان برای راهیابی به‌سوی هرکس، شِباک و حبائل مختلفه‌ای دارد و برای هر فرد، مانع خاص و مسیر خاصی را در نظر می‌گیرد. راه‌های مُبعّدهٔ شیطان مختص به شرب خمر و قمار نیست، اینها مسائلی است که با یک توبه و یک أستغفر اللَه مرتفع می‌شود و از بین می‌رود. خدا نیاورد روزی را که همین عبادت ما مُبعّد باشد و ما از او مطّلع نشویم، همین مجالس ذکر ما مُبعّد باشد و ما خبر نداشته

باشیم، خود اطاعت از دستور استاد مانعی برای وصول به استاد به‌وجود آورد و انسان به‌عنوان اطاعت از دستور استاد در مقابل استاد بایستد! اینها مسائلی است که به این زودی‌ها بر طرف نمی‌شود.

شیطان در تمام مواقع مترصّد و در کمین ما است! خود او به عزت و جلال خدا قسم می‌خورد که من جمیع راه‌ها را به روی بندگانت می‌بندم:

﴿قَالَ أَنظِرْنِيٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ * قَالَ فَبِمَآ أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَٰطَكَ ٱلْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَأَتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَٰنِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَٰكِرِينَ﴾.[1]

[شیطان گفت:] «خدایا، تا روز قیامت به من مهلت بده!» [خداوند فرمود:] «ما به تو مهلت می‌دهیم!» [ابلیس گفت:] «چون مرا إغوا کردی و از رحمت خود دور گردانیدی، بر سر راه سالکان

---

[1] سوره أعراف (۷) آیه ١٤ ـ ١٧. اللَه شناسی، ج ۳، ص ۱۲۳:
«شیطان گفت: مرا مهلت بده تا روزی که ایشان برای موقف حساب و کتاب برانگیخته شوند! * خداوند گفت: تو از مهلت‌داده‌شدگان می‌باشی! * ابلیس گفت: در مقابل اغوایی که تو از من نمودی، بر سر راه راست و صراط مستقیمت در برابر ایشان ـ به‌جهت اضلال و گمراهی و کج‌روی از آن صراط ـ خواهم نشست! * سپس از رو به رو و از پشت سر و از جانب راست و از جانب چپشان به‌سویشان می‌آیم؛ و در آن‌صورت دیگر تو اکثریّتشان را شاکر و سپاسگزار نخواهی یافت!»

به‌سوی تو در کمین و رصد می‌نشینم و در هر حال مترصّد آنها خواهم بود و آنها را از جمیع اطراف و جوانب در سیطرهٔ خود قرار می‌دهم، در رگ و پوست و مو و فکر و مُخّ آنها نفوذ می‌کنم، در مرحلهٔ ظاهر کارهایی را که موجب بُعد از تو است برای آنها پیش می‌آورم و اگر نتوانستم به سراغ عبادات آنها می‌روم و خودم را در آن عبادتی که برای تو انجام می‌دهند شریک و خلیط می‌گردانم!»

ویژگی‌های راه خدا

خدا آن عبادتی را که بوی شیطان و نفس بدهد قبول نمی‌کند. خدا به‌دنبال هیاهو نمی‌گردد، خدا به‌دنبال ظواهر و گریه‌ها و صداهای بلند نمی‌گردد. ما نمی‌توانیم با زور و فشار تقدیر خدا را عوض کنیم و مسئله‌ای را که پیش آمده تغییر بدهیم. اگر مطیع باشیم و از آنچه برای ما ترسیم می‌شود عدول نکنیم، کارها بر وِفق مراد می‌گذرد و همهٔ مسائل در جای خود قرار می‌گیرد. ببینیم بزرگان چه می‌گویند و ما دخالت نکنیم و برای آنچه آنها در نظر دارند خطّ مشی تعیین نکنیم! وقتی در روز عاشورا

مجلس روضه هست، دیگر ما نباید مجلس روضهٔ دیگری بیندازیم، این مجلس روضه هوای نفس است و مجلس ذکر نیست! امام حسین علیه السّلام نیازی به گریهٔ من و شما ندارد، بلکه امام حسین علیه السّلام برای عبور [دادن] ما آمده است! اینکه الآن در این مجلس ما حال پیدا نکردیم، تمام اینها تخیّلات است و سالک باید این مطالب را کنار بریزد! اینکه الآن در این مجلس ذکر این فرد نشده خلاف است! مگر حتماً باید ذکر فردی بشود تا از معنویات این مجلس نصیب او بشود؟!

چرا آقای اخوی را اذیّت می‌کنند و آنچه ایشان پیشنهاد نمی‌کنند پیشنهاد می‌دهند؟! مگر اینها از ایشان برای افراد دلسوزترند؟! مگر خود ایشان متوجه واقع نیستند؟! اینهایی که دایهٔ دلسوزتر از مادر هستند نمی‌دانند هوا و روحی که بر مجلسی حاکم است در حیطهٔ فکر آنها نمی‌گنجد! فقط ولیّ می‌تواند مسائلی را که در یک مجلس است تشخیص بدهد و بر طبق مقتضیات مجلس و روحیهٔ افراد ذکر و دعا بدهد! اگر دعا دَرهَم و بَرهَم بشود، این آش شُله قلمکاری که به‌وجود می‌آید، چه تأثیری بر این

گذشت ما و بر این نشست ما از این مدت عمر دارد؟! برای هر کسی یک دارو مناسب است!

در مجلسی که مجلس آقای حداد ـ رضوان اللَه علیه ـ است، ذکر دیگری نباید به میان بیاید! در آن مجلسی که به نام بزرگان است، نباید مسائل دیگر مطرح بشود! افراد پیش ایشان می‌روند و طرح مسئله می‌کنند که «آقا، این کار را انجام بدهیم! آقا، آن کار را انجام بدهیم!» اگر ایشان بگویند انجام ندهید، شبهاتی برانگیخته می‌شود و اگر بگویند انجام بدهید، صلاح نیست انجام بگیرد! چرا نمی‌فهمند؟! اگر شما خودتان می‌فهمیدید و می‌خواستید مجلس توسل بگذارید، دیگر نیازی به استاد نداشتید، دیگر نیازی به راهنما نداشتید، دیگر نیازی به این مطالب نداشتید! شما می‌خواهید چه‌کار کنید؟! شما می‌خواهید تقدیر خدا را عوض کنید؟! شما می‌خواهید بر ملائکهٔ مقرّبهٔ خدا غلبه کنید؟! این چه طرز فکری است؟! مگر کسی از شما دلسوزتر وجود ندارد؟! چرا باید باعث اذیّت ایشان بشوند؟! چرا باید پیشنهاداتی بکنند که ایشان را در مضیقه قرار

بدهند؟! آخر این راه که خود سرانه طی نمی‌شود! این مسائل که با هوای [نفس] ما جور درنمی‌آید! آیا شما خبر دارید که در واقع چه می‌گذرد که این مطالب را مطرح می‌کنید؟!

نباید به بزرگان چیزی یاد داد، آنها بهتر از ما می‌دانند! سلوک بسیار مسیر ظریف و دقیقی است! سلوک بسیار مسیر حساسی است! در روز قیامت بر اینکه ما چیزی را مطرح نکنیم ایراد و خرده نمی‌گیرند، پس کار را به اهلش بسپاریم! اگر مطرح کنیم باید در آنجا جواب بدهیم!

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

«**ای مردم، شما به امام علیه السّلام و به عترت پیغمبر چیزی یاد ندهید، آنها بهتر از شما می‌دانند و به راه آگاهی بیشتری دارند**؛ إنّهم أعلَم‌منکُم!»[1]

نگویید: «آقا، امروز این کار را بکنید! آقا، فردا این مجلس را بگذاریم! آقا، برای فلان کس این مسئله را انجام بدهیم!» مگر خود آنها زبان ندارند؟! مگر خود آنها فکر ندارند؟! این‌قدر کار را خراب‌تر

---

[1] تفسیر القمی، ج ۱، ص ٤.

نکنیم و مشکلات را اضافه نکنیم! آخر برای مدتی به فکر خود و دیگران هم باشیم و بدانیم که بسیاری از مشکلات و دردسرها به‌خاطر همین فضولی‌های بیجای ما به‌وجود می‌آید! انسان نباید نسبت به بزرگان این‌گونه باشد و نمی‌تواند برای دلخواه خودش این کارها را انجام بدهد!

مواردی از دخالت بیجا در کار اولیا

یادم است چند سال پیش مجلس فاتحه‌ای در مشهد گرفته شد و حضرت آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ هم تشریف داشتند. در آن مجلس، قرآن کنار منبر بود و هر کسی می‌خواست قرآن بخواند می‌رفت در کنار منبر می‌نشست و بعد برای ده دقیقه یا یک ربع قرآن می‌خوانْد و برمی‌گشت.

یکی از رفقا پیشنهاد کرد: «آقا، اجازه می‌فرمایید ما قرآن را خدمتتان بیاوریم و شما قرآن بخوانید؟» آقا در اینجا چه بگویند؟ اگر بگویند: «قرآن را پیش من بیاورید!» زشت است، چون قرآن نباید پیش شخصی بیاید، بلکه انسان باید پیش قرآن برود! از آن طرف اگر دعوت او را هم رد کنند صحیح

نیست! مگر قرآن خواندن اشکال دارد؟!

ایشان از آن محلّی که نشسته بودند بلند شدند و تا کنار منبر رفتند و در آنجا برای چند دقیقه قرآن تلاوت کردند. وقتی من گفتم: «این چه‌کاری بود که انجام شد؟!» اظهار داشتند: «می‌خواستیم صدای آقا را بشنویم!»

شما ببینید که منطق ما نسبت به این عمل چه حکمی می‌کند؟ آیا صدای آقا را شنیدن هنر است؟! آیا می‌ارزید که ایشان از جای خود بلند شوند و به آنجا بروند و آیا مگر خود ایشان نمی‌دانستند که این کار را انجام بدهند؟! ما به این کارها می‌گوییم مسائل نسنجیده، دخالت‌های نپخته و اظهار نظرهایی که اولیاء را در مخمصه قرار می‌دهد! قرآن خواندن مسئله‌ای نیست، اما این نکته‌ای است برای نکات دیگر! منظورم مطالبی است که ممکن است به‌واسطهٔ طرح آن مطالب، بزرگان در مخمصه قرار بگیرند. ما نباید این کارها را انجام بدهیم!

در روز عاشورایی خدمت حضرت آقای حداد بودم. یکی از افرادی که در آنجا بود، بلند شد و از آن طاقچه مفاتیح آورد و شروع کرد به زیارت

عاشورا خواندن؛ درحالی‌که من می‌دانم ایشان یک‌هم‌چنین مطلبی را به او نفرموده بودند!

من در آن‌موقع که سنّم شانزده سال بود به این مسئله اعتراض کردم و گفتم وقتی که بزرگان هستند، ما برای چه این کارها را انجام بدهیم؟! مگر در کنار آقای حداد بودن و زیارت عاشورا نخواندن اتلاف وقت و ابطال عمر است؟! آیا گذران ما گذران لغو خواهد بود یا اینکه حتماً باید دعا و زیارت عاشورا خوانده بشود تا اینکه از این عمر بهره گرفته بشود و سیدالشهدا از ما راضی باشد؟! ما به این کارها می‌گوییم فضولی‌های بیجا و دخالت در کار بزرگان!

اولیا و بزرگان همیشه به این مسئله مبتلا بودند؛ افرادی که می‌آمدند و از پیش خود برای آنها مطالبی را ترسیم می‌کردند و اصرار می‌کردند و چه‌بسا تحمیل می‌کردند! همهٔ اینها غلط است و نباید باشد! تمام مطالبی که خداوند متعال برای مؤمنین پیش می‌آورد، عین صلاح است!

ثمرهٔ ابتلائات الهی

در آن وقتی که آقا چشمشان را عمل کرده

بودند، یک روز که من در بیمارستان در خدمت ایشان بودم به ایشان گفتم: «آقا، آخر ما وجه این ابتلائاتی را که برای شما هست نفهمیدیم که چه جهتی دارد؟!»

ایشان فرمودند:

«شما نمی‌دانی که در این مسائل چه نکاتی خوابیده است و به این مطلب نمی‌رسی!»

به نظر من رسید که شاید منظورشان این است که تا به سر خودت نیاید نمی‌فهمی که چه اسراری در این مسئله هست!

ما خیال می‌کنیم آن زمانی مورد توجه و مقرّب هستیم که صحیح و سالم و در تخت روان و کنار نهر آب باشیم، اما اگر بلیه‌ای برای ما پیش آمد دیگر مقرّب نیستیم و مورد خشم و غضب خدا واقع شده‌ایم. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾.[1]

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۵۵. حیات جاوید، ص ۱۰۸:

«ما شما را با ناملایماتی همچون نگرانی از وقوع حادثه و زوال امنیت و ضیق معیشت و از بین رفتن برخی از سرمایه و چه‌بسا ور شکستگی و از دست دادن عزیزان و نقصان محصول می‌آزماییم و از فرو رفتن در کثرات و دنیا بازمی‌داریم. بنابراین ای رسول ما به شکیبایان و صابران بشارت

ما شما را مبتلا می‌کنیم و در شما ایجاد [ابتلا] می‌کنیم و شما را در وضعیّت خوف و گرسنگی قرار می‌دهیم. اموالتان را کم می‌کنیم، [مثلاً] اگر زراعت کردید زراعتتان محصولی به بار نمی‌آورد!

اینها خشم و غضب خدا نیست، بلکه ابتلاء مؤمن است! مطلب و مرضی که برای شما پیدا می‌شود ابتلاء مؤمن است! مؤمن باید درجه پیدا کند، مؤمن باید تزکیه بشود! مسائلی در این زمینه هست که عقل من و شما به آن مسائل نمی‌رسد.

ما خیالات داریم و در ذهن خود خیال می‌پرورانیم. ما براساس ذهنیات ظاهری حکومت می‌کنیم و برای افراد درجه و مرتبه قرار می‌دهیم، ولی نمی‌دانیم که در واقع و نفس‌الأمر چه خبر است! خداوند متعال هم برای گذشتن از این کار و از این مسیر راه‌هایی قرار داده است؛ اگر آن آهن زنگ‌زده بخواهد به یک وسیلهٔ برّاق و ارزشمند تبدیل بشود، باید زنگش از بین برود، لذا آن را در تنور می‌گذارند و بر آن آتش می‌دَمند تا جِلز و وِلز آن به هوا برود!

رحمت و قرب به ما را برسان!»

هر کدام از جرقه‌هایی که به‌واسطهٔ سوختن این زنگارها به اطراف پراکنده می شود، نویدی از نفحات رحمان و نعمتی از نعمت‌های الهیه است.

دردهایی که برای یک مؤمن پیش می‌آید، بشارات جنّات عدن است! ابتلائی که خداوند متعال برای بنده‌اش پیش می‌آورد، به معنای عبور و گذر و تسویه است و پاداش این ابتلا در نفسِ همان وقت برای انسان حاصل می‌شود و مانند امتحانات امروزی نیست که نتیجه را بعد بدهند، بلکه نتیجه در همان موقع است و ما از همان قدمِ اولِ ابتلا نتیجه را گرفته‌ایم؛ در قدمِ دومِ ابتلا نتیجه را گرفته‌ایم! بله، ممکن است انکشاف این نتیجه بعداً باشد، ولی نتیجه در همان وقت است.

﴿فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا * إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرٗا﴾.[1]

عُسر با یُسر ضمیمه و معیّت دارد، نه‌اینکه عسر مرتبه‌ای است و یسر پس از آن حاصل می‌شود. از آن وقتی که مریض دارو می‌خورد، در هر برهه‌ای به

---

[1] سوره شرح (٩٤) آیه ٥ و ٦.
ترجمه: «چرا که یقیناً با هر سختی و شدّتی، گشایش و آسانی است * یقیناً با هر سختی و شدّتی، گشایش و آسانی است!» (محقق)

همان مقداری که دارو خورده است مرض از تن او بیرون می‌رود؛ امروز به این مقدار از دارو مرض از تن او بیرون رفته است، فردا به این مقدار از پرهیز مرض از تن او بیرون رفته است. نه‌اینکه این مرض به حال خود باقی می‌ماند و وقتی دُور این دارو تمام شد، یک‌مرتبه مرض هم می‌رود! این‌طور نیست.

بنابراین ما باید بگذاریم مسائلی که برای مؤمنین اتفاق می‌افتد در جای خودش قرار بگیرد و مؤثر و مفید واقع بشود و با حرکات نسنجیدهٔ خود بر طولانی شدن این مطالب کمک نکنیم! اگر محبت مؤمنین و دیگران را می‌خواهیم باید طبق دستور عمل کنیم! چه‌بسا حرکات نسنجیدهٔ ما آن نتیجهٔ مطلوبی را که بزرگان در صدد انجام آن هستند به تأخیر بیندازد.

یادم می‌آید در سفری که مرحوم جدّ ما حاج آقا معین شیرازی در راه مکه بودند، به‌واسطهٔ تصادفی که پیدا می‌شود از رفتن به مکه باز می‌مانند و ایشان را مجروح و معلول به بیمارستان منتقل می‌کنند و برای مدت‌ها در همان بیمارستان مدینه

بستری بودند. وقتی که ایشان از آن سفر برمی‌گردند مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ به دیدن ایشان می‌روند. عبارتی که مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ به والده می‌فرمودند این بود:

«مسئله‌ای که در این سفر برای پدر شما اتفاق افتاد و تأثیر روحانی‌ای که این قضیه برای ایشان داشت، با صد سفر مکه پیدا نمی‌شد!»

اینها مطالبی است که ما غافلیم و از آنها اطلاع نداریم. بزرگان اینها را می‌فهمند و ما باید تسلیم بشویم تا اینکه بتوانیم استفاده کنیم.

ثمرهٔ جوع در ماه رمضان

ماه رمضان ماه تصفیه است؛ ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ﴾.[1] خداوند متعال در ماه رمضان جوع را نصیب ما می‌کند، گرسنگی را نصیب ما می‌کند، [و ما] قدری پا روی دلمان می‌گذاریم، پا روی هوای نفسمان می‌گذاریم، چشممان به هر چه می‌افتد دیگر نفس ما تمایل پیدا نمی‌کند. با اینکه

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۵۵. معاد شناسی، ج ۸، ص ۳٤:
«و هرآینه حتماً و یقیناً ما شما را به مقداری از ترس و گرسنگی [و کمبود مال‌ها و جان‌ها و ثمره‌ها] آزمایش می‌کنیم!»

روزها کوتاه بود و با اینکه گذرا بود اما نعمت و رحمت خداوند عمیم است و إن‌شاءاللَه همهٔ ما را در بر خواهدگرفت.

از خداوند متعال باید تقاضا کنیم که ما را تسلیم اولیاء خودش قرار بدهد. ما نباید در مقابل آنها اظهار وجود کنیم! راه سلوک از مو باریک‌تر و از شمشیر بُرّنده‌تر است! ممکن است در یک لحظه چشم به‌هم زدن، نعمتی را از انسان بگیرند و ما را محروم کنند. ما باید ببینیم ائمه علیهم السّلام چه کردند، ما باید ببینیم خدا برای ائمه و برای اولیا چه چیزی پیش آورد.

وقتی که پیغمبر در جنگ تبوک حرکت می‌کنند و امیرالمؤمنین را در مدینه می‌گذارند، افراد امیرالمؤمنین را مسخره می‌کنند که پیغمبر نخواست تو را ببَرد و از تو خوشش نیامد، لابد با پیغمبر حساب و کتابی داشته‌ای که در جنگ شرکت نکردی! پیغمبر می‌فرماید:

«یا علی، مَثل من با تو مثل موسیٰ و هارون است؛ إلاّ

أنّه لانبیَّ بَعدی!»[1]

اینکه من تو را در مدینه گذاشتم، یک صورت ظاهری دارد برای گول زدن افراد، ولی صورت باطنش این است که یا من باید در مدینه باشم و یا تو! و تو همان جان من هستی که در اینجا مانده‌ای!

قضیه این است که راه خدا به ظواهر نیست، بلکه به باطن است! به شعار نیست، بلکه به حقیقت است! به مجالس ذکر و توسل و داد و بیداد و گریه و امثال‌ذلک نیست. راه خدا راه هیئتی نیست که امروزه متداول است، راه خدا این راهی نیست که فعلاً در میان افراد شایع است؛ بلکه راه تسلیم است، راه آرامش و اطمینان است، راه سکون و وقار است و راه سپردن امر به اولیا و زمامداران و خود را از این مسائل کنار کشیدن است.

در امروز که ماه رمضان گذشته است، گرچه طاعات ما قابل برای پذیرش او نبود و خود را دست خالی احساس می‌کنیم، اما از آن طرف نوید امید و سعهٔ رحمت پروردگار هم ما را طمّاع کرده است و

---

[1] تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۹۳، با قدری اختلاف.

ما از خداوند، بزرگی و لطف را در قبال قصور و تقصیر خود می‌طلبیم!

در دعای قنوت امروز می‌خواندیم:

«أسألك بحقّ هذا اليومِ الّذى جعلتَه للمُسلمينَ عيدًا و لِمحمدٍ صلّى اللَه عليه و آله ذُخرًا و شَرَفًا و كَرامتًا و مَزيدًا أن تُصلّى علىٰ محمّدٍ و آل‌محمّدٍ؛

"به حقّ امروزی که برای مسلمین عید قرار دادی و برای پیغمبر و ائمهٔ هدیٰ کرامت و شرف و ذخیرهٔ برای عُلوّ و تجرّد قرار دادی، من از تو تقاضا می‌کنم که اول درود و رحمت خود را بر پیغمبر و عترت او بفرستی!"»

چون هرچه از نعمت‌های الهی بر ما نازل می‌شود، از دریچهٔ رحمت پیغمبر است! شما بدانید اگر حالتی برای شما می‌آید و در پروندهٔتان می‌نویسند، اول آن حالت را برای پیغمبر نوشته‌اند و از دریچهٔ او می‌آید وَ هَلُمَّ جَرًّا!

«و أن تُدخلَنى فى كلّ خيرٍ أدخلتَ فيه محمّدًا و آل محمّدٍ؛ "خدایا، در هر خیری که آنها را داخل کردی ما را هم داخل کن! در هر امر خیری و در هر مسئله‌ای که مقرّب است و آنها با این امور خیر و با انجام این مسائل رسیدند به آنجایی که رسیدند، ما

را هم در آن زمینه داخل کن و ما را در آن امر خیر قرار بده و آن امر خیر را شامل و ما را مشمول آن بگردان!“»

«و أن تُخرجَنی مِن کلّ سوءٍ أخرجتَ منهُ محمّدًا و آل‌محمّدٍ؛ ”و از هرچه پیغمبر و بزرگان خودت از ائمه را پرهیز داشتی و آنها را دور نگه داشتی، ما را هم از آنها دور نگهدار!“»

خدایا، در مسئلهٔ أعمال ظاهر و جوارح ما، ما را از محرمات و گناهان ظاهری دور گردان! در مثال و برزخ ما، ما را از صور شیطانیه دور نگهدار! در عوالم دیگر، ما را از آنچه موجب بُعد از تو و مانع طریق ما می‌شود ـ گرچه حجب نورانی باشد و گرچه مظاهر لطف و رحمت تو باشد ـ دور نگهدار! چون بدون گذشت از اینها، وصول به عالم قدس میسّر نخواهد شد.

«اللَهمّ إنّی أسألك خیرَ ما سألكَ به عبادُك الصّالحونَ؛ ”خدایا، من از تو سؤال می‌کنم از آن مرتبهٔ بالایی که بندگان صالح از تو درخواست می‌کنند!“»

من به مراتب پایین کفایت نمی‌کنم، بلکه از تو بهترین را می‌خواهم! چون سر و کار ما با بخیل

نیست، بلکه سر و کار ما با خدا است و دریچهٔ خزائن رحمت خدا هیچ‌گاه بسته نمی‌شود و آن گنجی که خدا از بحار رحمت خودش دارد هیچ‌گاه تمام نمی‌شود، پس چرا ما مراتب پایین را درخواست کنیم؟! لذا باید بگوییم: «خدایا، آنچه پیغمبرت می‌خواست آن را به ما بده!» آیا او نمی‌دهد؟! قطعاً می‌دهد! «آنچه امیرالمؤمنین بهترینش را درخواست می‌کرد به ما بده!» وقتی که او نگفته است که در مورد این چیزها دعا نکن، چرا ما این‌قدر کوتاه باشیم و چرا ما این‌قدر بخل کنیم؟! می‌گوییم: «خدایا، ما این دعا را می‌کنیم؛ اگر به ما دادی خانه‌ات آباد و اگر هم ندادی باز خانه‌ات آباد! ما دعایمان را می‌کنیم.»

«و أعوذُ بكَ ممّا استعاذَ منهُ عبادُك المُخلِصونَ؛[1] "[و پناه می‌آورم به تو از آنچه بندگان مخلِص تو از آن به تو پناه می‌آورند!]"»

خدایا، از این به بعد دیگر نگذار که شیطان به سراغ ما بیاید!

---

[1] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۳٤، تعلیقه: «به تحقیق که شقی و بدبخت آن کسی است که از آمرزش الهی در این ماه با عظمت محروم گردد.»

خدایا، از آنچه بندگان مخلِص تو مانع می‌بینند و راه برای نفوذ شیطان می‌بینند و موانع طریق می‌بینند، [به تو پناه می‌بَرم!]

خدایا، چه در ظاهر و چه در عوالم دیگر، در سِرّ و سویدای ما غیر از خودت چیز دیگری را نگذار!

خدایا، در قلب ما غیر از محبت خودت محبت دیگری را قرار نده! خدایا، در قلب ما غیر از خواست خودت خواست دیگری را نگذار! اگر خواست دیگری را بگذاری، چون مجاز است از بین می‌رود و آن خواست در موقع قبر دیگر مطرح نخواهد بود، اما اگر خواست تو بود، این خواست با ما می‌مانَد؛ موقع مردن و در هنگام حشر و نشر می‌ماند، چون این خواست دیگر مجاز نیست تا ما آن را بگذاریم و برویم؛ پس غیر از خواست خودت تمام خواست‌ها و تمام منویات را از قلب ما بیرون بگردان!

«اللَهمّ إنی أسألك خیرَ ما سألك به عبادُك الصّالحونَ و أعوذُ بك ممّا استغاذَ منهُ عبادُك المُخلِصونَ!»

خداوندا، در امروز که روز عید سعید فطر است و ما یک ماه را به مهمانی تو آمدیم، همان‌طوری‌که پیغمبرت فرمود: «**فإنّ الشّقیَّ مَن حَرُم غفرانَ اللّه فی هذا الشّهرِ العَظیم!**»[1] در امروز ما را جزء أشقیا قرار نده! خدایا، ما را تابع اولیاء خودت قرار بده! دست ما را هیچ‌گاه از دامان اولیاء خودت کوتاه مگردان! در سِر و سویدای ما غیر از خود و محبت به خود چیزی را قرار مده! خداوندا، در فرج امام زمان علیه السّلام تعجیل بگردان! خودت در همهٔ احوال متکفّل امور او باش! صحت و عافیت و سلامت را نصیب ولیّت امام زمان علیه السّلام و ارواحنا فداه و بزرگان قرار بده!

خدایا، ما که ذخیره و اندوخته‌ای نداریم و متّکی به لطف و کرم تو هستیم، ما را در دنیا و آخرت ملتزم و مصاحب با اولیاء خودت قرار بده!

خدایا، آنچه در این ماه و در طول عمر از

---

[1] الأمالی، شیخ صدوق، ص ۹۳. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۳۳، تعلیقه: «به‌تحقیق که شقیّ و بدبخت آن کسی است که از آمرزش الهی در این ماه با عظمت محروم گردد!»

أعمال و مواهب و درجات و مراتب و روح و ریحان و رضوان که إن‌شاءاللَه برای ما نصیب می‌کنی، تمام اینها را برای بزرگان خودت قرار بده و به پای آنها بنویس تا بلکه این مسئله شکر کمی از آنچه برای ما انجام داده‌اند و قلیلی از بسیاری که برای ما در نظر گرفته‌اند و رنج برده‌اند، باشد.

خدایا، تمام وجود ما را از ما بگیر و حیات و نعمت ابدی ما را فقط و فقط در راستا و مسیر متابعت از ولیّ و بزرگانی که در این مسیر برای ما زحمت کشیده‌اند قرار بده! در آخرت دست ما را هیچ‌گاه از ذیل عنایات آنها کوتاه مگردان! خودت در همه حال متکفّل و کافل امور ما باش و خودت قلب ما را مباشرت کن و نیات و افکار ما را ترسیم کن!

برای رفع گرفتاری از مسلمین و تعجیل در فرج امام زمان علیه السّلام و ائتلاف و استیناس بین أحبّه و أعزّه و فرج کلّی برای شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام سه تا صلوات ختم کنید!

اللَهمّ صلّ علَی محمّدٍ و آل‌محمّدٍ